

Islamic Knowledge and Insight

The Status of Jurisprudential Maxims in the Rulings and Rituals of Hajj from the Perspective of Islamic Schools of Thought

1. Leila Khagezadeh: PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran
2. Ali Parimi*: Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Email: a.parimi@pnu.ac.ir)
3. Davood Dadashnejad: Department of Religions and Mysticism, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran

Abstract

Jurisprudential maxims, as distinguished from principles of Islamic jurisprudence (uṣūl al-fiqh), refer to general legal rules that apply across various branches of Islamic jurisprudence and serve as a basis for deriving particular legal rulings. Jurisprudential maxims constitute an important foundation of Islamic jurisprudence and Islamic law. The necessity of examining jurisprudential maxims in the present study arises from the fact that deriving general rulings from these maxims can provide solutions to many jurisprudential impasses in different areas of Islamic law, including Hajj. Employing a descriptive-analytical method, this study aims to analyze the manner in which jurisprudential maxims influence the rulings and rituals of Hajj. The principal jurisprudential maxims examined in this context include the maxims of no harm (lā ḍarar), necessity (iḍtirār), negation of hardship and undue difficulty (nafy al-ʿusr wa al-ḥaraj), common applicability of legal rulings, sufficiency and discharge of obligation (ijzāʾ), passing beyond the point of doubt and completion (tajāvuz and farāgh), the prescribed pilgrimage stations (miqāt), and the prohibition against disrespecting religious symbols and sacred rites. In the field of Hajj, jurisprudential maxims not only provide responses to diverse issues concerning its rulings and rituals but also demonstrate considerable effectiveness in addressing newly emerging and unprecedented questions related to Hajj. In some cases, these maxims may even serve as a decisive basis for resolving disagreements among Islamic sects and schools of jurisprudence concerning matters of Hajj.

Keywords: *Jurisprudential Maxims, Legal Rulings, Rituals, Hajj, Sunni and Shi'a Schools.*



معرفت و بصیرت اسلامی

جایگاه قواعد فقهیه در احکام و مناسک حج از منظر مذاهب اسلامی

۱. لیلا خواجه زاده: دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران
۲. علی پرمی*: استادیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (پست الکترونیک: a.parimi@pnu.ac.ir)
۳. داوود داداشی نژاد: گروه ادیان و عرفان، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

چکیده

قواعد فقهی، مقابل قواعد اصولی و به معنای آن دسته از احکام کلی است که در ابواب گوناگون فقه جریان داشته و منشأ استنباط احکام جزئی می شود. قواعد فقه زیربنای فقه و حقوق اسلامی را تشکیل می دهد. ضرورت پرداختن به قواعد فقهیه در مقاله حاضر از باب آن است که استنباط احکام کلی از این قواعد فتح باب بسیاری از بن بستها در ابواب گوناگون فقه از جمله حج می باشد. این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی و با هدف تحلیل چگونگی تأثیر گذاری قواعد فقهی بر احکام و مناسک حج به نگارش درآمده است. اهم قواعد فقهیه مطرح در این بحث شامل قواعد لاضرر، اضطرار، نفی عسر و حرج، اشتراک، اجزاء، تجاوز و فراغ، میقاتیه و حرمت اهانت به شعائر است. قواعد فقهیه در باب حج علاوه بر پاسخگویی به مسائل مختلف و متنوع در احکام و مناسک، در مسائل نو ظهور و مستحدثه حج نیز کارآمدی بالایی دارد حتی این قواعد در برخی موارد، فصل الختام اختلافات فرق و مذاهب اسلامی در مسأله حج می باشد.

کلیدواژگان: قواعد فقهی، احکام، مناسک، حج، فریقین.

How to cite: Khagezadeh, L., Parimi, A., & Dadashnejad, D. (2026). The Status of Jurisprudential Maxims in the Rulings and Rituals of Hajj from the Perspective of Islamic Schools of Thought. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(6), 1-14.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 06 April 2026

Revise Date: 01 September 2026

Accept Date: 08 September 2026

Initial Publish: 29 September 2026

Final Publish: 20 February 2027

شیوه استناددهی: خواجه زاده، لیلا، پرمی، علی، و داداشی نژاد، داوود. (۱۴۰۵). جایگاه قواعد فقهیه در احکام و مناسک حج از منظر مذاهب اسلامی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۴(۶)، ۱-۱۴.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۷ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۰ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۷ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۷ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

مقدمه

قواعد فقهی با توجه به جایگاهی که در تقویت قدرت استدلال و تجزیه و تحلیل فقهی و حقوقی دارد، باعث بالا رفتن طراز علمی جامعه در این ابعاد تخصصی خواهد شد.

قواعد فقهی دارای دو خصوصیت کلی هستند: ۱- قواعد فقهی یا خود مشتمل بر حکم شرعی هستند و یا متزع از حکم شرعی هستند؛ ۲- قواعد فقهی برخی مخصوص به ابواب خاصی از فقه هستند و

برخی دیگر در تمام ابواب فقه جریان دارند. (Maleki, 2002)

قواعد فقهی همچون فرمول‌های فقهی هستند که نباید جایگاه آن را در استنباط احکام نادیده گرفت. در این میان، اهل سنت با مراجعه گسترده و انبوه به روایات و استخراج قواعد منصوص علیه روایی، جایگاه چشمگیری در این زمینه دارند. اگرچه در برخی موارد، از جمله قواعد مأثوره از اصحاب و ائمه مذاهب اهل سنت، مورد تأیید مذهب امامیه نیست، ولی باید اذعان کرد آن‌ها در ارتباط با تراش در روایات و کتب فقهی و استخراج قواعد از ما پیشی گرفته‌اند. یکی از باب‌های فقهی که قواعد فقهی در آن کاربرد زیادی دارد، باب حج است. از آنجا که حج جزء مبانی اسلام قلمداد شده، ناگزیر باید آنچه درباره اسلام وارد شده در حج متبلور گشته و حج نمایشگر این احکام و تجلی‌گاه ظهور آن‌ها گردد.

جایگاه قواعد فقهیه در ابواب مختلف نشان‌دهنده آن است که ضمن استنباط احکام جزئی و نظم بخشیدن به آموخته‌های فقهی و قدرت استدلال، تجزیه و تحلیل فقهی را نیز بالا برده و پویایی فقه را روشن تر می‌سازد تا در پرتو آن فقیه بتواند با به کار بستن این قواعد در مضیق‌های فقهی، از جمله در باب حج، موجب تثبیت سنت‌ها و جلوگیری از تحریف‌ها و بدعت‌ها شود؛ چراکه بدعت‌گذار می‌خواهد حریم توحید را در قلمرو تقنین و تشریع بشکند و در حقیقت، بدون استناد به منابع پذیرفته‌شده در استنباط احکام، قانون جعل کند و آن را به دین نسبت دهد؛ لذا اگر فقیه آگاهی کافی به قواعد فقهیه و کارآمدی آن، مثلاً در باب حج، نداشته باشد و از

طرفی نیز باب بدعت و بدعت‌گذاری به دلایل گوناگون همواره مفتوح است، چگونه می‌تواند در مقابل بدعت‌گذاران قد علم کرده و پاسخ‌هایی متقن و مستند ارائه دهد؟ از این رو جا دارد بحث قواعد فقهیه و کارآمدی آن در احکام و مناسک حج که در برخی موارد بین مذاهب گوناگون اختلافی است و احتمال ورود بدعت در آن خواهد بود، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۱. قاعده «لاضرر»

از جمله قواعدی که در تعدیل یا تکمیل نصوص شرعی کاربرد مؤثر دارد و احکام فرعی فراوانی از آن متفرع شده است، قاعده لاضرر است.

۱-۱ بیان قاعده

با آنکه نصوص شرعی متعددی به‌عنوان مدرک قاعده مزبور مورد استناد فقها واقع شده است، اما بدون تردید، قبح ضرر و حسن جلوگیری از آن و در نتیجه نهی از اضرار، از احکامی است که عقل، صرف‌نظر از متون شرعی یا ادله نقلی، به آن حکم می‌کند و از مستندات عقلیه است. قاعده لاضرر یکی از ۴-۵ قاعده کلی است که بسیاری از فقه‌های اسلام آن را اساس تشکیل فقه دانسته‌اند.

(Mazloun & Hajati, 2017)

آنچه نزد فریقین از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است و عبارت «فی الاسلام» یا «علی المؤمن» در آن است، ولیکن در کتاب «نهایه» ابن اثیر به‌صورت «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» آمده است.

(Khansari Najafi, 2000)

۲-۱ آراء و نظرات فقها پیرامون حدیث لاضرر

مراد از نفی در حدیث، نفی حکم ضرری است و بازگشت آن به نفی حکمی است که موجب ثبوت ضرر بر بندگان می‌شود، چه ضرر ناشی از نفس حکم باشد، مثل لزوم عقد، یا به اعتبار متعلق حکم باشد، مثل وضوی ضرری. (Khansari Najafi, 2000)

مراد از نفی در حدیث، نهی و برگشت آن به تحریم اضرار می‌باشد.

(Khansari Najafi, 2000)

مراد از نفی، نفی حکم به لسان نفی موضوع است، بدین معنی که برای موضوع ضرری حکمی نیست. (Khansari Najafi, 2000)

۱-۳. حاکمیت قاعده لاضرر بر ادله اولیه وجوب حج

برخی بر این اعتقادند که همه نظریات و احتمالات مطرح شده در مورد مفاد قاعده در عالم ثبوت و واقع ممکن است، ولی در مقام اثبات دارای مراتب و درجه هستند.

به نظر می‌رسد مفاد قاعده لاضرر آن است که ضرر در اسلام مشروعیت ندارد و این عدم مشروعیت مطلق بوده و مرحله تشریع و اجرای قواعد و قوانین را شامل می‌گردد. لذا در مسأله حج، اگر کسی که حج بر وی واجب گردیده و برای رفتن به حج علم به ضرر یا گمان ضرر وجود داشته باشد، با استناد به قاعده لاضرر، وجوب حج منتفی خواهد شد و این قاعده در چنین مواردی حاکم بر احکام اولیه وجوب حج می‌شود، بدین صورت که دلیل حاکم با تصرف در موضوع و ضیق کردن آن، تصرف در حکم دلیل محکوم می‌کند و حکم آن را برمی‌دارد.

۲. قاعده اضطرار

یکی از قواعد پرکاربرد در باب حج، قاعده اضطرار می‌باشد.

۱-۲- بیان قاعده

فقها و اصولیون تعاریف متعدد و تقریباً مشابهی از اضطرار و مضطر ارائه نموده‌اند. چنان‌که مقدس اردبیلی گفته است: «الاضطرار مالکم یمنکن الصبر علیه مثل الجوع» (Muhaqqiq Ardabili, 2007) اضطرار آن است که صبر بر آن ممکن نباشد، مانند گرسنگی. علامه حلی در مقام تعریف مضطر می‌گوید: «المضطرُّ هُوَ مَنْ یخاف التلف علی نفسه» (Hilli, 2007) مضطر کسی است که از تلف خویش بیم داشته باشد.

۲-۲. مستندات و ادله فقهی قاعده

۱-۲-۲- کتاب

آیاتی از قرآن کریم ناظر به احکام اضطرار هستند. (بقره: ۱۷۳-۱۱۵، نمل: ۱۱۹-۱۴۵، انعام: ۳، مائده)

در آیه ۱۷۳ سوره بقره آمده است: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنَازِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» آنچه خداوند برای شما حرام مردار، خون، گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن برده شده باشد، پس اگر کسی ناگزیر از خوردن یکی از محرّمات مذکور شود، چنانچه زیادت طلب و متجاوز از حد نباشد، گناهی بر او نیست؛ همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.

شیخ طوسی در مقام بیان معنای «غیر باغ و لا عاد» گفته است که در معنای این دو اصطلاح، سه قول مطرح است: اول اینکه غیر باغ برای ممانعت از زیاده‌روی در تلذذ است و لا عاد برای اکتفا به سدّ جوع است که این قول خوبی است. دوم اینکه غیر باغ ناظر به افراط و زیاده‌روی در تناول، و لا عاد راجع به تقصیر و کوتاهی در آن است، و بالاخره سوم اینکه غیر باغ اشاره به خروج بر امام مسلمانان است و لا عاد به معصیت کاران توجه دارد. (Tusi, 1989)

۲-۲-۲- روایات

مهم‌ترین دلیل روایی مورد استناد در باب اضطرار، حدیث رفع است. حدیث رفع دلالت بر این دارد که حدیث رفع بر ادله احکام اولیه افعالی که از روی خطا، نسیان، اکراه، اضطرار و سایر عناوین مذکور در آن واقع می‌شود حاکم است و بر آن‌ها مقدم است.

شارع مقدس عناوین نه‌گانه مذکور را نه از حیث تکوینی بلکه از لحاظ تشریعی رفع نموده است و اصولاً قلمرو رفع، احکام تشریعی است؛ زیرا ما در عالم خارج شاهد وقوع افعال اضطراری، اکراهی و غیره هستیم و بدیهی است که با وجود حدیث رفع، چنین اعمالی از دایره تکوین خارج نمی‌شود؛ یعنی آنچه را که شارع در مقام تشریع وضع نموده است، مرتفع می‌شود. (Mohaghegh Damad, 2016)

۲-۲-۳- اجماع

در خصوص اضطرار، فقها بر حسب مورد حکم داده‌اند. از این رو در خصوص این مورد می‌توان ادعای اجماع نمود. نزد اهل سنت، اولاً حسب قاعده، مادام که حکم قضیه از میان صحابه یا فقهای تابعین و

یا ائمه اربعه مخالفی نداشته باشد، مسأله صورت اجماعی به خود می‌گیرد. ثانیاً با وجود نصوص شرعی دال بر جواز ارتکاب پاره‌ای از اعمال محرمه در حالت اضطرار، دیگر نیازی به استناد به اجماع و قیاس نیست. (Mohaghegh Damad, 2016)

۲-۲-۴- عقل

اضطرار قاعده عقلی است و خارج از ضوابط و مستندات شرعی، از سوی ملل و اقوام مختلف نیز مورد استناد قرار گرفته است. توجیهاتی که حقوق دانان مسلمان و غیرمسلمان از رفع مسئولیت در حالت اضطرار به عمل آورده‌اند، نشان از عقلانی بودن مسأله است. (Mohaghegh Damad, 2016)

۲-۳- اثر اضطرار در احکام تکلیفی و وضعی

شک نیست که حدیث رفع در احکام تکلیفی جاری است و تفاوتی نیست میان اینکه حکم متوجه خود فاعل باشد یا فعل فاعل سبب توجه تکلیف به شخص دیگری می‌شود؛ مثل سرقتی که موجب وجوب اقامه حد قطع ید برای حاکم می‌شود. همچنین فرقی میان فعل متعلق حکم باشد یا موضوع آن، وجود ندارد. در هر دو حالت، اثر اضطرار رفع حکم است؛ یعنی حرمت سرقت را از سارق، وجوب قطع ید را از حاکم برمی‌دارد.

اما در احکام وضعی، فقها با تکیه بر امتنانی بودن حدیث رفع، شمول آن را به احکام وضعی، جهت اینکه موجب مضیقه و مشقت امت می‌شود و این امر با امتنان منافات دارد، جاری ندانسته‌اند؛ به همین دلیل، مضطر را از حیث آثار وضعی مسؤول دانسته، او را عهده‌دار جبران خسارت و ضرر و زیان ناشی از فعل اضطراری قلمداد کرده‌اند. (Mohaghegh Damad, 2016)

۲-۴- شرایط تحقق حالت اضطرار

اضطرار یک حالت استثنائی و خلاف اصل است؛ بنابراین برای تحقق آن، شرایطی لازم است تا معافیت مرتکب را از عقوبت توجیه نماید. این شرایط گاهی مربوط به خطری است که شخص را بر اضطرار دچار می‌کند، مانند: مسلم الوقوع بودن اضطرار، بیمناک بودن از تلف نفس یا عضو، عدم ایجاد خطر از سوی خود مضطر، عدم تحمل ضرر

مضطر به موجب شرع و قانون، و گاهی مربوط به شرایط اقدام مضطر است، مانند اینکه ارتکاب فعل حرام باید تنها راه دفع ضرر و نجات نفس باشد و نیز اقدام مضطر باید به قدر حاجت و متناسب با شرایط و اوضاع و احوال اضطراری باشد. (Mohaghegh Damad, 2016)

۲-۵- حاکمیت قاعده اضطرار

این قاعده به لحاظ جریان در شبهات حکمی و موضوعی در هر دو مورد به کار گرفته می‌شود؛ لذا این قاعده بر قواعد و ادله دیگر حاکم می‌باشد؛ ملاک در قاعده اضطرار شخصی است نه نوعی، لذا در هر موردی و در هر شخصی که اضطرار صادق باشد، حکمش برداشته می‌شود.

ضرورت‌های حاصله در مسأله حج که از مصادیق بارز آن مصدود (مانع شدن) و محصور (بیماری، تصادف، ...) است که در صورت وجود این موانع اصل جواز ترک حج مسلم می‌باشد. از موارد دیگر، ترک وقوف اختیاری و درک وقوف اضطراری است و یا کسانی که قائلند طواف حتماً باید بین مقام ابراهیم و کعبه باشد، در هنگام شلوغی و اضطرار می‌توانند ماوراء آن طواف کنند. همچنین نماز طواف باید پشت مقام باشد که هنگام شلوغی و جمعیت می‌توان در فاصله دورتر خواند. (Makarem Shirazi, 2013)

بنابراین روشن می‌شود که کاربرد قاعده اضطرار در این موارد کجاست و چگونه این قاعده در اعمال مختلف حج با ضیق کردن یا وسعت دادن موضوع و حکم، بر ادله اولیه آن حاکم می‌شود.

۳. قاعده نفی عسر و حرج

از قواعد مهم و پرکاربرد در بحث حج، قاعده نفی عسر و حرج است که با استفاده از این قاعده بسیاری از بن‌بست‌های فقهی حل خواهد شد.

۳-۱- مبانی فقهی قاعده

۳-۱-۱- آیات

از مهم‌ترین آیاتی که به‌عنوان دلیل قاعده عسر و حرج مورد استفاده قرار می‌گیرد، آیه ۷۸ سوره حج می‌باشد: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ

مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸) در دین برای شما حرجی قرار داده نشده است. با توجه به سیاق آیه و آیه قبل که مؤمنان را به رکوع و سجود و پرستش خدا و جهاد در راه خدا ملزم می‌کند، معلوم می‌شود که منظور نفی حرج در کل دین می‌باشد و منحصر در جهاد نمی‌باشد و با توجه به کلمه «مَا جَعَلَ» معلوم می‌شود که خداوند احکام حرجی را از مؤمنان برداشته است نه موضوعات حرجی را.

۳-۱-۲- سنت

روایت‌های متعددی از معصومان (علیهم‌السلام) نقل شده است که مبنای قاعده نفی عسر و حرج قرار گرفته است.

روایت عبدالاعلی مولى آل سام: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظَفْرِي، فَجَعَلْتُ عَلَى إَصْبَعِي مِرَارَةً كَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ لِلصَّلَاةِ قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «مَا جَعَلَ» اللَّهُ «عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (Al-

Hurr al-Amili, 1990; Kulayni, 2009)

راوی به امام صادق (ع) می‌گوید: به زمین افتاد و ناخن وی جدا شد و انگشت خود را با پارچه بسته است، حال چگونه باید وضو بگیرد؟ امام (ع) می‌فرماید: حکم این قضیه و نظایر آن از کتاب خدا روشن می‌شود؛ زیرا خداوند فرموده است که در دین بر شما حرجی قرار داده نشده است؛ پس بر آن مسح کن.

از پاسخ امام (ع) نکات زیر استنتاج می‌شود:

۱- نفی حرج یک قاعده کلی است. ۲- اینکه امام (ع) به جای نفی حرج ذیل آیه وضو به نفی حرج در آیه ۷۸ سوره حج استناد می‌کند، چنین برمی‌آید که لاجرج مذکور در آیه اخیر، علاوه بر اینکه از عمومیت و شمول بیشتری نسبت به آیه وضو برخوردار است، بیشتر مربوط به موارد حرج عرفی است تا حرج ذاتی که در آیه وضو ذکر

شده است. (Mohaghegh Damad, 2016)

۳-۲. قلمرو قاعده

اکثر حرج‌هایی که مورد سؤال در روایات واقع شده‌اند از حرج‌های شخصی است، چون دلیل لاجرج بر ادله دیگر حکومت دارد، جایی برای پذیرش حرج نوعی باقی نمی‌گذارد؛ زیرا معنای حکومت از

یک سو رفع هر حکمی است که موجب حرج باشد و از سوی دیگر بقای احکامی است که مقتضی حرج نباشد و این همان معنای شخصی بودن حرج است. علاوه بر آن، حرج نوعی قابل ضبط و انضباط نیست، آیا ملاک در آن، همه مکلفین در جمیع زمان‌ها و مکان‌ها را در بر می‌گیرد؟ از جمیع تعبیری که در این باب به کار رفته است، نتیجه می‌گیریم که معیار در این باب حرج شخصی است نه غیر آن. (Makarem Shirazi, 2004; Yasrebi, 2005)

۳-۳. کاربرد قاعده نفی عسر و حرج در حج

این قاعده که مورد وفاق علمای امامیه و اهل سنت می‌باشد، به عنوان یکی از قواعد عام، در مباحث مختلف، اعم از عبادات و معاملات، مورد استناد قرار می‌گیرد و به موجب آن، به نفی تکالیفی که مستلزم عسر و حرج برای مکلف است، حکم داده‌اند. فقهای اهل سنت نیز در مباحث خود به حدی این قاعده را توسعه داده‌اند که تمامی تخفیف و ترخیص‌های موجود در شریعت را از مصادیق «لا حرج» دانسته‌اند. (Isazadeh, 2014)

۳-۴- حاکمیت قاعده لاجرج بر ادله اولیه حج

بر اساس ادله متقن قرآنی و حتی اجماع، نفی عسر و حرج به معنای نفی هر حکمی است که عسر و حرجی‌اند (که مربوط به مشقت در خود تکلیف است) و حرجی بودن هر حکمی نیز متناسب با آن حکم متفاوت است. لذا بحث از حکومت داشتن ادله نفی عسر و حرج برای ادله اولیه احکام، از جمله حج است. باید دانست که نسبت میان ادله نفی حرج با ادله اولیه احکام «عام و خاص من وجه» است و ملاک و معیار برای حاکم بودن دلیلی بر دلیل دیگر داشتن دو معیار زیر است: ۱- دلیل حاکم باید ناظر بر دلیل محکوم باشد؛ یعنی بر آن نظارت داشته باشد.

۲- جعل حاکم بدون محکوم لغو است.

لذا در بحث حج هر دو محور وجود دارد؛ زیرا اولاً ادله «لا حرج» بر ادله احکام نظارت دارند، به این صورت که امر به حج و مانند آن با در نظر گرفتن حرجی نبودن آنهاست. ثانیاً اگر تکلیفی نباشد، مثلاً

حج واجب نباشد، نفی حرج معنا نخواهد داشت؛ زیرا حرجی نیست که بخواهد آن را رفع کند.

بنابراین ادله نفی حرج بر ادله اولیه احکام حکومت دارند، حکومت آن‌ها هم از نوع تضییق است؛ یعنی دایره آن‌ها را محدود به موارد غیرحرجی می‌کند. پس هنگام تعارض با ادله احکام، ادله نفی حرج مقدم می‌شوند. (Reyshahri, 2016)

۴. قاعده اشتراک

از دیگر قواعد کاربردی در بحث حج، قاعده اشتراک است که به نحوه کاربرد آن در بحث حج به آن اشاره می‌شود.

۴-۱- بیان قاعده

اشتراک در اصطلاح فقهی به این معناست که اگر حکمی در اسلام برای عده‌ای ثابت شد، آن حکم شامل همه مسلمانان شده و در آن شریک هستند؛ حتی آنان که در زمان صدور حکم وجود نداشته‌اند. (Maraghi, 1997) از جمله مستندات قاعده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اتفاق قطعی علماء و اجماع محصل و منقول. (Bojnourdi, 1999)

ارتکاز جمیع مسلمانان (حتی اهل سنت). (Bojnourdi, 1999)

ضرورت دین یا لااقل ضرورت فقه. (Bojnourdi, 1999)

استصحاب. (Hosseini Maraghi, 1997)

روایت ابن عمرو زبیری: «لَأَنَّ حُكْمَ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَفَرَائِضُهُ عَلَيْهِمْ سَوَاءٌ» (Tusi, 2008) مراد از اولین و آخرین، جنس افراد موجود در صدر اسلام تا آخر جهان می‌باشد و طبق روایت، حکم خداوند عزوجل میان اولین و آخرین، مشترک و مساوی است. حدیث نبوی مشهور: «حُكْمِي عَلَى الْوَاحِدِ حُكْمِي عَلَى الْجَمَاعَةِ» (Suyuti, 1988) دلالت این حدیث هم بدین صورت است که مراد از جماعت عموم مسلمانان است، در جماعت خاصی از آنان، و مراد از حکم رسول، حکم خداست؛ چون اوست که مبلغ حکم خداست و این حکم اختصاص به آن ندارد و شامل همه می‌شود.

البته لازم به ذکر است که پاره‌ای از احکام در فقه، از این قاعده پیروی نمی‌کند و آن احکام از اول مختص به افراد خاصی صادر شده بود و مشترک نبوده است. (Maraghi, 1997)

۴-۲- حکومت قاعده اشتراک در تکلیف بر حج

اگرچه در احکام اختلاف وجود دارد، ولی این مسأله موجب نمی‌شود که قضیه بر نحو قضایای حقیقه نباشد، هر صنفی با یک قیوداتی، یک تکالیفی دارد که آن بر نحو قضایای حقیقه است. لذا حج بر مستطیع واجب است، چه عالم باشد چه جاهل. همه این احکام دارای مصالح و مفاسد نفس‌الامری است، هم در مقام انشاء و هم در مقام فعلیت و هم در مقام تنجیز؛ لذا وقتی استطاعت آمد، حکم وجوب حج بر مستطیع بار می‌شود و شامل امر می‌شود. «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» (Mazaheri, 2006) همچنین بنابر نظر شیخ طوسی، اسلام شرط وجوب حج نیست و از نظر امامیه جمیع عبادات بر کافر هم واجب است، ولی شافعی می‌گوید: از شرایط وجوب حج اسلام است. همچنین شیخ با استناد به آیه شریفه «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» و جمیع اخبار وارده بر وجوب حج، بین کافر و مسلمان تفصیل قائل نشده است. (Tusi) و بدین صورت حاکمیت قاعده اشتراک در تکلیف به صورت توسعه در موضوع، مبنی بر وجوب حج بر مسلمان و کافر، عالم و جاهل، زن و مرد ... روشن می‌شود.

۵. قاعده اجزاء

از دیگر قواعد مورد استفاده در بحث حج، قاعده اجزاء است.

۵-۱- بیان قاعده

اجزاء به معنای کفایت امثال امری دیگر. اجزاء بر کفایت امثال امر واقعی ثانوی و یا امر ظاهری از امثال امر واقعی اولی اطلاق می‌شود. انجام تکالیف بر اساس امر مولا، خواه امر واقعی اولی یا امر واقعی ثانوی و یا امر ظاهری، امثال آن امر به شمار می‌رود. لیکن گاه دو امر است: یکی واقعی اختیاری و دیگری واقعی اضطراری یا امر ظاهری، در اینجاست که مسأله اجزاء یا عدم اجزای امثال امر اضطراری یا ظاهری از امر واقعی؛ اولی در صورت رفع اضطرار یا

کشف خطا در مؤدای امر ظاهری، مطرح است. اساس بحث به ثبوت ملازمه بین تکالیف طبق امر اضطراری یا ظاهری و بین کفایت آن از امر واقعی اولی برمی گردد. (Muzaffar, 1991)

۵-۲- حاکمیت قاعده اجزاء بر احکام اولیه حج

از مسائلی که می توان حاکمیت بحث اجزاء را در حج مطرح کرد، مسأله عدول از حج تمتع قبل از احرام است. این مسأله دارای فروعاتی است: فرع اول: جواز عدول به افراد قبل از احرام و عدم اجزاء؛ مثلاً شخصی که وظیفه اش حج تمتع است، قبل از اینکه وارد اعمال عمره شود می داند و قتش ضیق است و به اعمال عمره تمتع نمی رسد، آیا عدول به حج افراد جایز است؟ و اگر عدول کرد مجزی است یا خیر؟ مرحوم حضرت امام خمینی (ره) و مرحوم حکیم در این مسأله قائل به اجزاء هستند. فرع دوم: جواز عدول به افراد در حال احرام و عدم اجزاء؛ مرحوم امام خمینی در این فرع هم قائل به اجزاء هستند. فرع سوم: تأخیر عمدی عمره تمتع و ضیق وقت: آیا در این صورت جایز است عدول به حج افراد و مجزی از حجه الاسلام است؟ مرحوم حکیم در یکی از سه احتمال خود در این مسأله (Hakim, 1991) با اشاره به یک دلیل و یک تنظیر، این عدول را هم جایز و هم مجزی از حجه الاسلام می داند. لذا روشن می شود که این قاعده با تصرف در حکم و وسعت آن در موارد مطرح شده حاکم بر ادله اولیه حج می شود.

۶. قاعده تجاوز و فراغ

از دیگر قواعد فقهی که می تواند در برخی احکام و مناسک حج، راهگشا باشد، قاعده تجاوز و فراغ است.

۶-۱- بیان قاعده

بین فقها در مضمون این قاعده و فرق بین قاعده فراغ و تجاوز اختلاف وجود دارد. بعضی از فقها، از جمله شیخ نائینی، قائل به این هستند که قاعده فراغ ناظر به شک در صحت کل است، در حالی که قاعده تجاوز ناظر به شک در جزء سابق بعد از دخول در جزء لاحق است. (Naini, 2007) و گروه دیگری از فقها، از جمله آیت الله خویی، قائل بر این هستند که گاهی نماز گزار در صحت آنچه را که یقیناً

به جا آورده شک می کند و گاهی نماز گزار در اصل به جای آوردن چیزی شک می کند. لذا در حالت اول حکم می شود به صحت آنچه را که به جا آورده و آن مضمون قاعده فراغ است و در حالت دوم حکم می شود به تحقق جزء مشکوک و آن مضمون قاعده تجاوز است. (Khoei, 1997)

۶-۲- مدرک قاعده

روایات مهم ترین مستند این قاعده است که به دو دسته تقسیم می شود:

دسته ای از روایات که دلالت بر وجود شیء مشکوک است: صحیح زرارہ: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ شَكَّ فِي الْأَذَانِ وَقَدْ دَخَلَ فِي الْأِقَامَةِ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ رَجُلٌ شَكَّ فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ وَقَدْ كَبَّرَ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ رَجُلٌ شَكَّ فِي التَّكْبِيرِ وَقَدْ قَرَأَ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ شَكَّ فِي الْقِرَاءَةِ وَقَدْ رَكَعَ قَالَ يَمْضِي قُلْتُ شَكَّ فِي الرُّكُوعِ وَقَدْ سَجَدَ قَالَ يَمْضِي عَلَى صَلَاتِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا خَرَجْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ دَخَلْتَ فِي غَيْرِهِ فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ» (Al-Hurr al-Amili, 1990)

دسته ای دیگر از روایات دلالت بر صحت شیء مشکوک دارد: «مَوْثِقَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ مَا شَكَّكَتَ فِيهِ مِمَّا قَدْ مَضَى فَاَمْضِهِ كَمَا هُوَ». (Al-Hurr al-Amili, 1990) اگر در صحت آن چیزی که تمام شده است شک کرده اید، بنا را بر صحت آن بگذارید.

از دیگر مستندات این قاعده می توان به تسالم فقها، اصالة الصحة، قاعده نفی عسر و حرج و سیره اشاره کرد. (Irvani, 2011)

۶-۳- تطبیقات

۱- زمانی که حاجی در اثنای سعی شک کند که آیا طواف کعبه را هفت بار انجام داده یا شش بار؛ ۲- اگر طواف کننده طوافش را تمام کند و قبل از شروع در نماز طواف شک کند که آیا قبل از طواف وضو گرفته یا نه؟ پس حکم به لحاظ طواف و نماز طواف چیست؟

۶-۴- حاکمیت قاعده فراغ و تجاوز بر احکام اولیه حج

بنابر نظر صاحب جواهر، قاعده فراغ در همه ابواب فقه جریان دارد و از جمله در باب حج که بسیار هم مبتلا به است. فقها در موارد متعددی در کتاب الحج، به این قاعده استناد کرده‌اند که از این به اجماع عملی فقها تعبیر می‌شود.

لذا در اعمال حج، بعد از تجاوز از عمل و شک در عمل انجام شده یا شک بعد از فراغت عملی از اعمال حج، این قاعده بر احکام اولیه حاکم می‌شود، به این صورت که بر اساس قاعده فراغ حکم ظاهری به صحت عملی که شخص از انجام آن عمل فارغ شده است داده می‌شود. و بر اساس قاعده تجاوز حکم ظاهری به اتیان جزء مشکوک پس از تجاوز از محل آن داده می‌شود. چرا که قاعده تجاوز شک در اتیان جزء است نه شک در صحت با احراز وجود آن. لذا می‌توان گفت که قاعده مذکور ناظر بر ادله حج شده و به ترتیبی که بیان شد، با تصرف در محمول دلیل محکوم مبنی بر شک در عمل انجام شده یا شک در صحت آن عمل، حکم به صحت و عدم اعاده آن عمل داده می‌شود.

۷. قاعده کل من مرّه بمیقات وجب علیه الاحرام (میقاتیه)
قاعده میقاتیه به عنوان یکی از قواعد خاص در باب حج کاربرد زیادی دارد و پاسخ گوی بسیاری از شبهات در احکام و مناسک حج است.

۷-۱- بیان قاعده

هر انسان مکلفی زمانی که قصد حج می‌کند، هنگام عبور از یکی از میقات‌ها، احرام بر او واجب می‌شود؛ پس برای کسی که اراده حج یا عمره نمود، جایز نیست از روی اختیار از میقات عبور کند، این قاعده به باب حج اختصاص دارد و در دیگر باب‌های فقهی به کار نمی‌رود.

مقصود قاعده این است: کسی باید محرم شود که می‌خواهد از میقات عبور کند و قصد انجام مناسک حج را دارد، نه همه کسانی که از میقات عبور کنند. (Akbari, 2012)

۷-۲- مستندات قاعده

مهم‌ترین مدرک و مستند این قاعده روایات می‌باشند که به چند مورد از آن‌ها در ذیل اشاره می‌شود:

صحیحہ معاویه بن عمار از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمودند: «از جمله شرایط تمامیت حج و عمره احرام از مکان‌هایی است که پیامبر خدا (ص) مشخص کرده‌اند» (Al-Hurr al-Amili, 1990)

صحیحہ صفوان بن یحیی، از ابوالحسن الرضا (ع) آورده است: «پیامبر خدا (ص) برای ساکنان هر منطقه و نیز برای کسانی که اهل آن منطقه نیستند اما آن مسیر و منطقه را برای عبور برگزیده‌اند، میقات‌هایی را معین کرده و به کسی از ساکنان اجازه ترک میقات را نمی‌داد و برای دیگران نیز مجاز نبود از میقات بدون احرام عبور کنند، جز به‌خاطر عذری، پس نباید از میقات بدون عذر عبور کنند.» (Al-Hurr al-Amili, 1990)

درباره روایات موجود مربوط به این قاعده دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، از جمله: صاحب مدارک می‌گوید: «وجوب احرام از میقات گیری است زیرا احرام عبادت مستقلی نیست» (Mousavi Amili) ولی صاحب جواهر بر قول سید در مدارک ایراد گرفته و می‌گوید: «اگر این سخن سید اجماعی است که حساب جدایی دارد و گرنه اطلاق ادله که در محل بحث وارد شده، می‌توان برای اثبات مشروعیت ذاتی احرام استناد کرد و اینکه احرام جزئی از حج و عمره باشد، منافاتی با مشروعیت ذاتی آن ندارد» و در روایتی مرسل از کتاب «من لایحضره الفقیه» آمده است: «از پیامبر (ص) و ائمه (ع) روایت شده که احرام برای ورود به حرم واجب است» (Al-Hurr al-Amili, 1990)

۷-۳- حکومت قاعده میقاتیه بر احکام اولیه حج

با توجه به روایات مطرح شده در این مسأله، مبنی بر وجوب احرام هنگام عبور از میقات، می‌توان حکومت این قاعده را بر احکام اولیه حج برداشت کرد؛ زیرا احرام واجب است برای کسی که قصد مناسک را دارد نه برای کسی که فقط داخل حرم یا مکه می‌شود.

شیخ طوسی در مسئله ۵۹ کتاب الحج در این باره می‌فرماید: «کسی که برای انجام اموری غیر از حج از میقات عبور کند سپس بخواهد اعمال حج را به‌جا آورد باید به میقات رجوع کند با امکان و محرم

شود از آنجا در حالی که شافعی می‌گوید: محرم شود از موضع و جایگاه خودش و تفصیل نداده است. دلیل ما بر محرم شدن از میقات اجماع و تعیین کردن مواقیت توسط رسول خدا (ص) می‌باشد که دلالت بر این مطلب می‌کند زیرا اگر جایز بود احرام (فرد) از موضعی که هست پس احرام از میقات بی‌معنی است و احتیاط اقتضای آن را دارد که فرد از میقات محرم شود زیرا از زمانی که آن کار را انجام دهد می‌گوییم مناسک او صحیح است بلا خلاف و زمانی که از میقات محرم نشود در صحت حج او خلاف است». (Tusi, 1989) با توضیحات مذکور روشن می‌شود که قاعده میقاتیه حاکم بر شرایط و احکام اولیه حج، از جمله بلوغ و عقل و استطاعت، می‌شود؛ زیرا کسی که همه شرایط حج را هم داشته باشد ولی هنگام عبور از میقات محرم نشود، بنابر ادله و مستندات مذهب امامیه صحت حجتش محرز نخواهد بود.

۸. قاعده حرمت اهانت به شعائر

این قاعده از قواعد فقهی مشترک می‌باشد که در باب حج نیز کاربرد فراوان دارد.

۸-۱- بیان قاعده

قاعده حرمت اهانت به شعائر برگرفته از آیه شریفه «وَمَنْ يُعْظِمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج: ۳۲) است و مفاد اولیه آیه مذکور وجوب تعظیم شعائرالله بود، با ضمیمه قاعده اصولی «امر به شیء موجب نهی از ضد» است، مفاد ثانوی آیه، حرمت ترک تعظیم شعائرالله خواهد بود و حرمت ترک تعظیم به طریق اولی بر حرمت اهانت به شعائر الهی دلالت دارد. لذا امری که در شرع، محترم است، اهانت به آن حرام است. (Amid Zanjani, 2011)

۸-۲- مفاد قاعده حرمت اهانت به شعائر

اموری که در شرع، محترم شمرده شده، مانند: مؤمن، جان، مال و عرض آن‌ها، کعبه، مسجدالحرام، مساجد، قبور اولیاء، قرآن و ... همچنین نباید نسبت به عبادات، واجبات، محرمات، کلیه احکام شرعی، مراسم حج، نماز جمعه و جماعات، اعیاد، شرایع الهی، خدا،

انبیاء، معصومین و معتقدات دینی بی‌حرمتی کرد؛ زیرا همه این‌ها از مصادیق شعائر محسوب می‌شود.

بی‌گمان عنوان شعائر، فراتر از احکام شرعی است و شامل بسیاری از موضوعات شرع نیز می‌شود، مانند: کعبه، مسجد، رمی جمرات، قربانی، اعیاد و

۸-۳- حکومت قاعده حرمت اهانت به شعائر بر حکم

وجوب حج

تعظیم شخص یا چیزی که شرع یا عقل آن را سزاوار تعظیم می‌داند، امری راجح و مطلوب است و ترک آن در مراتبی که منجر به اهانت شود حرام و رعایت دیگر مراتب آن، مستحب است. (Najafi Jawaheri, 1846)

از مواردی که به‌عنوان مصادیق شعائر در قسمت اول بحث اشاره شد، جان و مال و عرض مؤمن است. از آنجایی که تاریخ گواه آن است که چگونه در طول سالیان متمادی مسلمانان به انحاء گوناگون در مراسم حج موجب هتک حرمت حاکمان ظالم آن سرزمین مقدس قرار گرفته‌اند، لذا می‌توان گفت در مواردی که حاکم اسلامی بر همگان واجب است که از این حکم پیروی کنند.

بر اساس مصالح اهم اسلام و مسلمین، موقتاً حکم به تعطیلی یک حکم شرعی (اعم از عبادی و غیرعبادی) نماید. بر همگان واجب است از او اطاعت کنند. البته باید از طریق کارشناسی و تخصصی ثابت شود که مصلحتی که موجب تعطیلی امر عبادی مهم‌تر باشد. مثلاً حفظ حرمت و نفوس شیعیان در مقطع خاص، موجب می‌شود که فقیه، حکم به تعطیلی حج نماید. بدین ترتیب مشخص می‌شود که این قاعده به نحو حکومت و با تصرف در محمول دلیل محکوم و ضیق آن، حکم وجوب حج، در موارد خاص را برمی‌دارد.

نتیجه‌گیری

طراوت حاصل از تتبع و اندیشه در موضوع این مقاله، با محوریت جایگاه قواعد فقهیه در حج به اعتبار ابعاد مختلف این مسأله، به منظور دستیابی به اهداف مورد نظر از منظر مذاهب اسلامی با تأکید بر نظریات فقه‌های مذهب اسلامی، سبب شد تا منطبق با اصول تحقیق و

در پی بحث و بررسی در آثار و نظریات علمای این مذاهب، به این نتایج دست یافتیم که:

قواعد فقهی با توجه به جایگاهی که در تقویت قدرت استدلال و تجزیه و تحلیل فقهی و حقوقی دارد، باعث بالا رفتن طراز علمی جامعه در این ابعاد تخصصی خواهد شد. قواعد فقهی زیادی در باب حج کاربرد است. از آنجا که حج جزء مبانی اسلام قلمداد شده، ناگزیر باید آنچه درباره اسلام وارد شده در حج متبلور گشته و حج نمایشگر این احکام و تجلی گاه ظهور آن‌ها گردد. قواعد فقهیه در باب حج علاوه بر پاسخ‌گویی با مسائل مختلف و متنوع در احکام و مناسک، در مسائل مستحدثه حج نیز کارآمدی بالایی دارد؛ حتی این قواعد، در برخی موارد فصل‌الختم اختلافات فرق و مذاهب اسلامی در مسأله حج می‌باشد.

حج فرصتی بی‌بدیل و مغتنم جهت تصمیماتی بزرگ و مهم پیرامون اساسی‌ترین مسائل مسلمین جهان و ترویج فرهنگ و ایجاد زمینه‌های

these maxims becomes especially evident in the law of Hajj, where ritual obligations are numerous, detailed, and frequently affected by circumstances such as illness, incapacity, crowding, forgetfulness, uncertainty, danger, and changes in time and place. Since Hajj is one of the fundamental acts of worship in Islam, its rules reveal the practical interaction between fixed religious obligations and the flexible legal mechanisms available within Islamic jurisprudence. Accordingly, the present study adopts a descriptive-analytical approach to examine the position and function of jurisprudential maxims in the rulings and rituals of Hajj from the perspective of Islamic schools of thought. Particular attention is given to the maxims of no harm, necessity, negation of hardship, commonality of legal obligations, sufficiency of performance, passing beyond doubt and completion, the miqat rule, and the prohibition of disrespect toward religious symbols. These maxims demonstrate that Islamic jurisprudence possesses internal mechanisms capable of preserving the integrity of worship while

تقریب مذاهب اسلامی است. با توجه به زمینه‌های وحدت در اصول اعتقادی مسلمانان و سنت پیامبر و روش ائمه در دعوت به اتحاد و سفارش به پرهیز از جدال و اختلاف با برادران دینی، و توجه و هوشیاری علما و سیاست‌مداران کشورهای اسلامی به ضرورت این امر، می‌توان امیدوار بود که این اندیشه به بار بنشیند و از تفرقه و اختلاف کشورهای اسلامی بکاهد؛ از این‌رو به کارگیری قواعد فقهیه در موارد اختلاف نظر فقهی و استنباط احکام کلی از این قواعد، فتح باب بسیاری از بن‌بست‌ها در باب حج حل خواهد شد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Jurisprudential maxims constitute one of the foundational instruments of Islamic jurisprudence because they condense broad legal reasoning into general propositions that can be applied across a wide range of particular cases. Unlike principles of jurisprudence, which primarily regulate the process of legal inference, jurisprudential maxims usually embody substantive legal meanings derived from revealed texts, juristic practice, rational considerations, and cumulative doctrinal analysis. Their importance lies in their capacity to systematize dispersed legal rulings, strengthen juristic reasoning, and provide a coherent framework for resolving complex or newly emerging problems. Some jurisprudential maxims apply broadly across several chapters of Islamic law, whereas others are restricted to specific fields or ritual contexts. In this sense, they function as general legal formulas through which a jurist may relate specific cases to broader normative foundations and thereby increase the internal consistency of legal interpretation (Amid Zanjani, 2011; Maleki Esfahani, 2002). The significance of

responding to exceptional conditions and practical difficulties.

Among the most important maxims applicable to Hajj is the maxim of no harm, commonly expressed through the Prophetic formula “lā ḍarar wa lā ḍirār,” which has played a major role in Islamic legal reasoning. The maxim is supported not only by transmitted evidence but also by rational considerations concerning the reprehensibility of harm and the desirability of preventing it. It has therefore been recognized as one of the major general rules through which harmful legal consequences may be limited or removed (Khansari Najafi, 2000; Mazloun & Hajati, 2017). Jurists have interpreted the maxim in several ways: some understand it as negating any legal ruling that itself causes harm; others interpret it as a prohibition against inflicting harm; and still others consider it a form of negation of a ruling through the language of negating its harmful subject (Khansari Najafi, 2000). In the context of Hajj, its practical importance lies in its capacity to govern the primary evidence establishing the obligation of pilgrimage. If an individual who otherwise meets the conditions of obligation knows, or reasonably fears, that performing Hajj will cause serious harm, the maxim of no harm may remove or suspend that obligation in the particular case. Closely related to this is the maxim of necessity, which addresses situations in which a person is compelled by circumstances that cannot reasonably be endured. Jurists have defined necessity in terms of conditions that threaten life, bodily integrity, or essential welfare and therefore justify otherwise prohibited actions or modify ordinary legal duties (Hilli, 2007; Muhaqqiq Ardabili, 2007). The rule is supported by Qur’anic evidence, transmitted traditions, consensus, and reason, and the famous hadith of removal establishes that certain legal consequences are lifted in situations involving mistake, forgetfulness, coercion, and necessity (Mohaghegh Damad, 2016). In Hajj, this maxim has clear applications in cases of obstruction, illness, accident, inability to reach the prescribed standing places, inability to

perform circumambulation within a specific area because of overcrowding, or inability to perform the prayer of circumambulation immediately behind the Station of Abraham. Such cases illustrate how necessity may narrow, suspend, or modify the application of primary rulings without undermining the normative structure of Hajj itself (Makarem Shirazi, 2013).

Another central maxim is the negation of hardship and undue difficulty, which is grounded in the Qur’anic declaration that God has not placed hardship upon believers in religion. This principle is among the most influential general rules in Islamic jurisprudence and applies to both ritual and transactional domains. Its function is not to abolish obligations simply because they involve ordinary effort, but rather to remove legal duties when their performance reaches a level of excessive hardship that is not normally intended by the Lawgiver. The transmitted traditions supporting this maxim are particularly significant because they show that the Imams applied the Qur’anic principle of removing hardship to concrete legal problems, thereby demonstrating its broad and practical nature (Al-Hurr al-Amili, 1990; Kulayni, 2009). Jurists have also emphasized that the relevant hardship is generally personal rather than purely abstract or categorical, because the effect of the rule depends on the actual burden imposed upon the particular obligated person (Makarem Shirazi, 2004; Yasrebi, 2005). The rule has been widely recognized in both Shi’i and Sunni jurisprudence, and Sunni legal thought has often treated many forms of legal concession and facilitation as manifestations of the principle of removing hardship (Isazadeh, 2014). Within Hajj, the importance of this maxim is particularly evident because the pilgrimage involves travel, physical movement, temporal restrictions, dense crowds, ritual precision, and, for some individuals, significant financial or bodily strain. When the ordinary application of a rule produces excessive hardship, the maxim may govern the primary evidence and restrict its application to non-hardship cases. In this way, the relationship between the

evidence of primary obligations and the evidence negating hardship is one of legal governance rather than simple contradiction, because the latter clarifies the intended scope of the former (Reyshahri, 2016). Thus, the rule of negating hardship confirms that Hajj obligations must be understood within the broader jurisprudential commitment to proportionality, legal capacity, and the avoidance of intolerable burdens.

The maxim of commonality of legal obligations provides another important framework for understanding the scope of Hajj duties. According to this maxim, when a legal ruling is established for a class of believers, it is generally understood to apply to all persons who fall within the relevant legal category, including those who were not present at the time of the original issuance of the ruling. The rule is supported by juristic consensus, the established understanding of Muslim communities, doctrinal necessity, continuity, and transmitted reports indicating that divine obligations are shared across earlier and later generations (Bojnourdi, 1999; Hosseini Maraghi, 1997; Suyuti, 1988; Tusi, 2008). This maxim is particularly important for Hajj because the obligation is formulated as a general duty linked to objective conditions such as capacity and access. Accordingly, once the condition of ability is realized, the obligation applies regardless of whether the individual is learned or ignorant, male or female, or belongs to a later historical generation. Jurists have also debated the extent to which certain obligations apply to non-Muslims, and some classical discussions have treated Hajj within the broader question of whether non-Muslims are legally addressed by the branches of the law (Mazaheri, 2006; Tusi). Alongside commonality, the maxim of sufficiency or discharge of obligation has major implications for Hajj. This maxim concerns whether compliance with an emergency, secondary, or apparent command is sufficient to discharge an original primary obligation once the emergency ends or an earlier error is discovered. Its doctrinal importance arises from the relationship between different

levels of obligation and the extent to which substituted performance satisfies the underlying legal duty (Muzaffar, 1991). In Hajj, this question appears, for example, when a pilgrim changes from *tamattu'* Hajj to *ifrād* Hajj because of lack of time or other circumstances. Jurists have differed regarding whether such substituted performance is merely permitted or whether it also discharges the original obligation of Hajj al-Islam, showing how the maxim of sufficiency directly influences the legal consequences of altered ritual performance (Hakim, 1991).

The maxims of passing beyond doubt and completion are also highly significant in Hajj because ritual acts frequently involve sequential performance, and doubts may arise after a pilgrim has moved from one stage to another. The maxim of completion generally concerns doubt about the validity of an act after it has been completed, whereas the maxim of passing beyond concerns doubt as to whether a particular component was performed after the person has already entered a subsequent component. Jurists have articulated these distinctions in different ways, but both rules seek to prevent excessive repetition, uncertainty, and disruption in worship (Khoei, 1997; Naini, 2007). Their strongest basis lies in transmitted reports instructing worshippers to disregard doubts that arise after moving beyond a stage or completing an act (Al-Hurr al-Amili, 1990). These rules are particularly useful in Hajj because a pilgrim may doubt, for example, whether the circumambulation consisted of six or seven rounds, whether ablution had been performed before circumambulation, or whether a particular component was completed correctly. In such cases, the rules of completion and passing beyond may establish the apparent validity of the act and prevent unnecessary repetition (Iravani, 2011). Another specialized maxim in Hajj is the *miqat* rule, according to which a person intending Hajj or *'Umrah* must enter into *ihrām* when passing through the designated *miqat*. This rule is particular to the pilgrimage and is supported primarily by traditions concerning the locations fixed by the

Prophet for assuming ihram (Akbari, 2012; Al-Hurr al-Amili, 1990). Jurists have discussed whether the obligation to enter ihram at the miqat is independent or instrumental, but the practical consequence remains that a pilgrim intending the rites may not deliberately pass the miqat without ihram (Mousavi Amili). Classical juristic discussion further shows that failure to return to the miqat, where return is possible, may cast doubt on the validity of the pilgrimage according to some legal views (Tusi, 1989). Finally, the prohibition against disrespecting religious symbols extends the analysis from individual ritual validity to the protection of the sacred character of Hajj. Based on the Qur'anic command to honor the symbols of God, jurists have inferred that disrespect toward sacred places, rites, persons, and religious institutions is prohibited (Amid Zanjani, 2011). This principle may even support exceptional decisions designed to protect life, dignity, and the sanctity of the Muslim community when the performance of Hajj under particular circumstances would expose believers to serious violation or degradation (Najafi Jawaheri, 1846).

In conclusion, the analysis demonstrates that jurisprudential maxims occupy a central and practical position in the interpretation and implementation of Hajj rulings. Their importance is not limited to theoretical classification; rather, they operate as dynamic legal mechanisms that connect general principles with specific ritual circumstances. The maxims of no harm, necessity, negation of hardship, commonality, sufficiency, passing beyond doubt, completion, miqat, and the prohibition of disrespect toward religious symbols collectively show that Islamic jurisprudence possesses a structured capacity to respond to exceptional conditions without abandoning the authority of primary religious obligations. They enable jurists to distinguish between ordinary and extraordinary circumstances, to protect life and dignity, to prevent intolerable hardship, to regulate uncertainty in ritual performance, and to determine when alternative forms of compliance may be legally sufficient. Their application to Hajj is

especially significant because pilgrimage is a complex act of worship in which doctrinal, physical, social, and communal dimensions converge. The study further indicates that these maxims can play an important role in reducing legal disagreement among Islamic schools by providing shared methodological foundations for addressing disputed and newly emerging questions. Hajj, as a major collective institution of Islam, also creates an exceptional opportunity for strengthening solidarity, mutual understanding, and rapprochement among Muslim communities. A more systematic use of jurisprudential maxims in areas of disagreement can therefore contribute not only to solving technical legal problems but also to promoting a more coherent, flexible, and unifying approach to the law of pilgrimage.

References

- Akbari, A. (2012). Article in *Miqat-e Hajj Quarterly*. *Miqat-e Hajj*(80).
- Al-Hurr al-Amili, M. i. H. (1990). *Wasa'il al-Shi'a*. Al-Maktabah al-Islamiyyah.
- Amid Zanjani, A. A. (2011). *Qawa'id Fiqh. SAMT*.
- Bojnourdi, S. M. H. (1999). *Qawa'id Fiqhiyyah*. Al-Hadi.
- Hakim, M. (1991). *Mustamsak al-'Urwah al-Wuthqa*. Esmaeilian Institute.
- Hilli, H. i. Y. (2007). *Qawa'id al-Ahkam (with Idah al-Fawa'id)*.
- Hosseini Maraghi, S. M. A. (1997). *Al-'Anawin al-Fiqhiyyah* (2nd ed.).
- Iravani, B. (2011). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah*. Zohour Publications.
- Isazadeh, J. (2014). The Rule of Negation of Hardship and Distress in the Jurisprudence of Islamic Schools. *Habl al-Matin*(7).
- Khansari Najafi, M. (2000). *Risalah fi Qa'idat La Darar*. Al-Maktabah al-Muhammadiyah.
- Khoei, A. (1997). *Misbah al-Fiqahah*. Ansariyan Institute.
- Kulayni, M. i. Y. q. (2009). *Al-Kafi* (3rd ed.). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Makarem Shirazi, N. (2004). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah*. Sadr Library.
- Makarem Shirazi, N. (2013). *Encyclopedia of Comparative Jurisprudence* (1st ed.). Imam Ali ibn Abi Talib Publications.
- Maleki Esfahani, M. (2002). *Dictionary of Principles-of-Jurisprudence Terms*. Allameh Publications.

- Maraghi, M. A. H. (1997). *Al-'Anawin al-Fiqhiyyah*. Islamic Publishing.
- Mazaheri. (2006). The Principle of Commonality in Legal Obligation.
- Mazloun, N. J. A., & Hajati, F. (2017). Explanation of the Rule of La Darar wa La Dirar in Jurisprudential Discussions. *Pazhuhesh-e Mellal Monthly*, 2(23).
- Mohaghegh Damad, S. M. (2016). *Qawa'id Fiqh*. Center for Publication of Islamic Sciences.
- Mousavi Amili, S. M. *Madarik al-Ahkam fi Sharh Shara'i al-Islam*. Al al-Bayt Institute for Revival of Heritage.
- Muhaqqiq Ardabili, A. i. M. (2007). *Zubdat al-Bayan fi Ahkam al-Qur'an*. Maktabat al-Murtazawiyah li-Ihya Athar al-Ja'fariyyah.
- Muzaffar, M. R. (1991). *Usul al-Fiqh* (4th ed.). Islamic Propagation Office of the Seminary.
- Naini, M. H. (2007). *Ajwad al-Taqrirat*. Mostafavi.
- Najafi Jawaheri, M. H. (1846). *Jawahir al-Kalam*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Reyshahri. (2016). *Kitab al-Hajj: Advanced Jurisprudence Lectures*. Madrese-ye Feghahat Library.
- Suyuti, J. a.-D. (1988). *Al-Durar al-Muntathirah fi al-Ahadith al-Mushtahirah*. Dar al-Urubah.
- Tusi, M. i. H. *Al-Khilaf*. Dar al-Kitab al-Ilmiyyah.
- Tusi, M. i. H. (1989). *Al-Tibyan fi Tafsir al-Qur'an*. Matba'at al-Najaf.
- Tusi, M. i. H. (2008). *Tahdhib al-Ahkam fi Sharh al-Muqni'ah*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Yasrebi, S. A. M. (2005). Article in Religious Research. *Religious Research*, 1(3).